



مریم طباطبائی‌ها نویسنده و منتقد

زندگی همیشه گذاری عجیب بوده است. گذاری شتابزده، بی رحم و البته غیرقابل توقف. دالاتی غیرقابل پیش بینی از اتفاقات و حادثه‌ها. بریزیت ژیرو در سال ۱۹۶۰ در الجزایر به دنیا آمد. مادرش نویسنده بود و به زعم من همین موضوع تبدیل به موهبتی شد تا ژیرو بتواند قدم‌های اولیه را در دنیای ادبیات آگاهانه بردارد. در دهه ۱۹۹۰ شروع به نوشتن کرد. ژیرو در فرانسه زندگی می‌کند و می‌توان او را نویسنده‌ای الجزایری-فرانسوی دانست. ژیرو که این روزها در لیون زندگی می‌کند، نویسنده‌ای کم حاشیه و صد البته با دانش است و بعد از برنده شدنش در جایزه ادبی گنکور از جاهت و اعتبار بیشتری برخوردار شد. اگرچه داستان و نوشته‌های او همیشه قدرت نویسندگی‌اش را به نمایش گذاشته است. ژیرو روزنامه‌نگاری، ترجمه و البته کنایه‌روشی را در کارنامه ادبی خود دارد و این تجربیات به او در نوشتن رمان هایش کمک قابل توجهی کرده است. او به مدت ۱۳ سال مشاور جشنواره ادبی شهر بیرون بوده و دبیر مجموعه ادبی «لافور» در انتشارات استوک است. همان جایی که تمام کتاب‌های خود او هم در آنجا منتشر شده. کتاب «شتابان زیستن» که توسط نشر نیلوفر به چاپ رسیده است، همان اثری است که جایزه گنکور را برای ژیرو به همراه داشت. راستش بعد از اتمام کتاب به این موضوع فکر کردم که اگرچه اتفاقات و رویدادهای این روایت ممکن است در نگاه اول بسیار عادی و معمول به نظر بیاید اما ارتباط این اتفاقات با سرنوشت و آنچه که آدمی از آن به عنوان تقدیر یاد می‌کند حائز اهمیت است و البته طرز روایت ژیرو بسیار خاص است و شاید همین موضوع این کتاب را خاص تر کرده باشد. ...»

زمان آشنایی من در یکی از محلات حومه شهر لیون به نام (ریلیو پای) که به وضوح از (اوتول) کمتر شناخته شده است. چرا که از سال‌های ۸۰ به این سوماشین‌های کمتری آنجا سوزانده شده‌من کلود تمام تاشمان را برای ترک آنجا و اسباب‌کشی به مرکز لیون کرده بودیم....

روایت این کتاب در تمام قسمت‌ها و در گوشه گوشه خود به موضوعی مهم می‌پردازد و آن هم این است که زندگی چطور می‌تواند در جاهایی آنقدر حساس و آسان و در جاهایی آنقدر پیچیده و غیرقابل وصول باشد. حقیقتا چه چیزهایی زندگی است تحمل کرده است و دقیقا آدمی با کمک چه چیزهایی می‌تواند در برابر مصیبت‌ها محکم بایستد و چطور نمی‌تواند گاهی حتی شادی‌ها را مدیریت کند. در سرتاسر کتاب از استعاره‌ها و کنایه‌ها استفاده شده است. عنوان کتاب هم شاید اشاره دارد به ترانه‌ای تحت عنوان «زندگی سریع» که مطمئنا به گذر زمان و امکان اتمام

زندگی در عنوان جوانی اشاره دارد. در حین مطالعه کتاب سوال‌های زیادی از خواننده را به خود معطوف می‌کند. سوال‌هایی که در عین ساده بودن مضامین مهمی را شامل می‌شود. ما چطور زندگی می‌کنیم؟ چقدر گذر زمان برپایمان اهمیت دارد و چطور این گذر شتابزده مدیریت می‌کنیم؟ مواجهه با مرگ نکته مهم دیگریست که ژیرو در این کتاب به آن پرداخته است. اصلا مرگ موضوع مهمی چه در زندگی انسانی و چه در پرداختن به آن در ادبیات داستانی است. مواجهه با موضوع مرگ از نگاه ژیرو امری خطیر به حساب آمده است. مدیریت و تعادل بخشیدن به امور زندگی امروزی هم موضوعی است که ژیرو به آن پرداخته است و نشان داده است که جزو دغدغه‌های او به حساب می‌آید.... آخر هفته‌ای که کلبه‌ها را گرفتیم به یاد دارم، انگار که هدیه‌ای باشد، بازی نور ما زوون روی دیوارهای کاغذی را به یاد دارم، در بزرگ چوبی با چارچوب قدیمی‌اش که باید با ضرب دست بازی می‌کردیم را به یاد دارم و آن کلید سنگین که در قفل رنگ زده بدی می‌چرخید....

پرش‌های ژیرو از خود، که عناوین اصلی فصل کتاب را شکل می‌دهد بستر زاینده شدن درامی است که در آن جزئیات زندگی به چالش گرفته می‌شود و ذهن آدمی را همواره حول محور کوتاه بودن زمان برای اجابت کردن همه خواسته‌ها و آرزوهای انسانی می‌چرخاند. کتاب شتابان زیستن دقیقا تمام‌المان‌های درام از نگاه ارسطو را داشت و این به زعم من بسیار جذاب و هیجان‌انگیز بود. طرح کلی داستان، شخصیت‌ها، تم داستان، دیالوگ‌ها و صحنه آرایی، درست مثل پرده‌هایی از زندگی که می‌شود در آن زندگی کرد و با آن همذات‌پنداری، راوی کتاب اول شخص است و زندگی را با تمام جزئیاتش مرور می‌کند. فلش‌بک‌های داستان به جاورد مکان مناسب اتفاق می‌افتد و خواننده را به مرور و رفته رفته با وقایع رخ داده در زندگی راوی آشنا می‌سازد. «... همه از کسوف حرف می‌زدند تصویر را هم نمی‌توانستی بکنی، همه دنبال عینک مناسب برای تماشای خورشیدی بودند که قرار بود که در روز روشن پشت ماه ناپدید شود. همه جا صحبت از عینک‌هایی بود که در کیوسک‌های روزنامه‌فروشی، در سوپرمارکت‌های، (مونوپری) و در بساط‌های بازار پیدا می‌شد.... و از نگاه من در آخر می‌توان به تشبیهات برجسته نویسنده از زندگی به آلمان‌های انسانی اشاره کرد. زندگی‌ای که شاید در آخرین روایت آن را چون نسیمی خنک پنداشتم که خواهد آمد و قبل از اینکه شمنامت اربندنی و لطفاش را بر پشت پلک‌ها حس کنی، عبور کرده و رفته است.

گفت‌وگو با محمد آرم به مناسبت سالروز تولد مهدی اخوان ثالث:

## شعراخوان

# محتوای زبان فارسی است

آرمان ملی - هادی حسینی نژاد: مهدی اخوان ثالث، متخلص به م. امید، یکی از چهره‌های سرشناس شعر معاصر به‌شمار می‌آید؛ شاعری که او را با آثاری همچون «ارغنون»، «زمستان»، «آخر شاهنامه» و «از این اوستا»، در خاطره تاریخی خود ثبت کرده‌ایم. اخوان را خلف‌ترین و مستعدترین پیروان و شاگردان نیم‌د سراسری شعر نیمایی خوانده‌اند که توانست با تلفیق زبان آرکانیک و مناسبات اجتماعی و سیاسی زمانه خود، آثار درخشانی را خلق کند: «سلامت را نمی‌خواهند پاسخ گفت/ سرها در گریبان است...» یا سروده‌هایی که در مجموعه «در حیاط کوچک پاییز در زندان» منتشر شد. م. امید: راوی ناامیدی‌های چند نسل، تا پایان عمر گراتبار خود دست‌از سب و سیاق نیمایی سربازی برنداشت و از این منظر، بررسی تأثیرگذاری او بر جریان‌های شعری متأخر، کار ساده‌ای نیست. محمد آرم، شاعر و منتقد ادبی که مشروح مصاحبه‌اش را از نظر می‌گذرانید، در این باره می‌گوید: «شعر اخوان آموزه‌ای است که شاعران توانمند فارسی را در آینده هم به احضار گذشته فارسی به زبان و برهم زدن نظم نمادین آن دعوت خواهد کرد.»



شعراخوان را می‌توان در دو حوزه حسی و ذهنی دسته‌بندی کرد. منظور از حوزه حسی، رفتار و رویکرد شاعر نسبت به پدیده‌های طبیعی است که از طریق حواس پنجگانه و به صورت مستقیم به دست می‌آید و یکی از ویژگی‌های شعر اخوانکه می‌توان آن را جزو ویژگی سبکی او دانست نوشتن تجربیات حسی در شعر است که این شیوه پیش از او در شعر نیما یوشیج به صورت گسترده‌ای دیده می‌شود. اخوان دلبسته ساخت‌های زبانی کهن است و به اتکا ادبیات قدیم به زبانی فخیم و برجسته دست یافته و با به‌کارگیری نشانه‌های سجاوندی که از ابزارهای جدید رسم الخط زبان فارسی و از امکانات زبان نوشتاری است بهره برده است. آرکانیسم زبانی اخوان، ادامه حیات زبان گذشته در خلال زبان امروز است. کاربرد این نوع زبان مانع تحول و بویایی نیست و اقی زبانی در زبان می‌سازد. علاوه بر این نشانه‌صالت زبانی و ریشه‌داری آن ویداری ملتی است که تحولات تاریخی، هویت و مظاهر هویت آنان را محو نکرده است. امروز بیش از هر زمان دیگری روحیه ملی و حماسی برخی از شعرهای اخوان ثالث باید مورد توجه مخاطب هوشمند شعر فارسی باشد.

◀ **مشخصا اشعاری همچون قصه شهر سنگستان یا خان هشتم را چطور از زبایی می‌کنید؟ خصوصا از منظر کارکرد امروزی آنها.**

اگر با نقد کهن‌الگوی که به کشف ماهیت و ویژگی اسطوره‌ها و کهن‌الگوها و نقش آنها در ادبیات می‌پردازد، به شعر قصه شهر سنگستان نگاه کنیم، از رابطه شعر با سرشت انسان ایرانی سخن می‌گوید؛ چرا که شعر، تجلی نیروهای بویا و پایای برخاسته از اعمال روان جمعی انسان است. اساس کهن‌الگوی شعر قصه شهر سنگستان، بر اسطوره قهرمان - منجی شکل گرفته و دیگر کهن‌الگوها در ارتباط با آن معنا می‌شوند. کهن‌الگوهای قهرمان، مرگ و تولد دوباره، پیر دانا،

سایه و خویشتن؛ و نمادهای کهن‌الگوی مثل درخت، کوه، غار، دره، چشمه، چاه و عدد هفت در این شعر نقش بسیار مهمی دارند. در قصه شهر سنگستان، شاهزاده به عنوان قهرمان - منجی می‌تولد و مردم خود را نجات دهد. از میان مراحل سه‌گانه تحول و دستکاری کهن‌الگوی قهرمان، کارکرد او با سه مرحله جدایی و حرکت؛ تغییر و بازگشت منطبق است. به طور معمول در قصه‌ها و افسانه‌های عامیانه با پایان خوش روبه‌رو هستیم و قهرمان موفق می‌شود طلسم را بشکند و کشور و مردم خود را نجات دهد؛ اما در این شعر، شکست کلی اسطوره قهرمان - منجی و پایان باز شعر به علت ارتباط آن با وضعیت دنیای امروز است که ناکامی‌های آن به ساختار اسطوره‌ها و رفتار قهرمانان آن هم نفوذ کرده و در نتیجه کوشش‌های قهرمان - منجی به جایی نمی‌رسد. به بیان دیگر این شعر، می‌تواند دعوت به گذر از چنین باوری برای رسیدن به دستگیری باشد. نکته دیگر اهمیت این شعر در اجزای آن است که می‌توان آن را در این ظرفیت هم جدی گرفت. خان هشتم هم از منظر فرمی شعر جذابی است و در خود اجزایی زبانی دارد. قبلا درباره آن نقدی نوشته‌ام. در این شعر راوی و روایت درست در میانه شعر و جایی که سخن از به‌جا افتادن رستم و رخس است، گرفتار پراتزی می‌شوند که راوی درباره شعر موج نو و حمله به جیغ بنفش بازی می‌کند.

◀ **زمستان هم یکی از به یادماندنی‌ترین اشعار است، شعری نمادین که می‌توان آن را در هر دوره ناگواری تعبیر تازه کرد.**

شعر زمستان اخوان یکی از شعرهای فارسی است که در وضعیت بازگشت جاودانه نیچه است. و به ما می‌گوید بر زمستان از بیرون نمی‌توان فائق آمد. نامی تویم؛ همان باز نادیده گرفتن آن یا به کنار انداختن آن بر آن فائق آییم؛ همان کاری که به قول هایدر و قتی خدای مسیحی با آرمان دیگری مانند عقل، پیشرفت، سوسیالیسم اقتصادی و سیاسی یا صرف دموکراسی جایگزین می‌کنیم. انجام می‌دهیم. تلاش برای کنارگذاشتن زمستان سبب می‌شود که حتی سفت و سخت‌تر شویم و رخ را به رخ بکشیم.

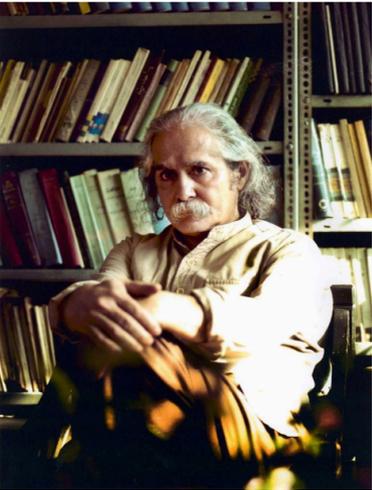
◀ **به عنوان آخرین سوال، به نظر شما اخوان شاعر تأثیرگذار و جریان‌ساز بود؟ چرا؟**

به نظر من تأثیر اخوان را باید در شعر شاعرانی جست و کرد که عمیقا مفاهیمی مثل فرم، زبان و اسطوره را درک کرده‌اند. شعر اخوان آموزه‌ای است که شاعران توانمند فارسی را در آینده هم به احضار گذشته فارسی به زبان و برهم زدن نظم نمادین آن دعوت خواهد کرد. شعر اخوان محتوای زبان فارسی شده و هیچ شاعر جدی و باهوشی از این مساله به سادگی رد نخواهد شد.

معنایی تقسیم‌بندی می‌کنند که انحراف یا خروج از هنجارهای پذیرفته شده در محور زبان است و می‌تواند به برجسته‌سازی در زبان منجر شود و از هنجارهای خودکار شده زبان برای خلق زیبایی جدید، فرآوری کند. در شعر اخوان هنجارافزایی یا قاعده‌افزایی هم دیده می‌شود. در واقع هنجارافزایی یا قاعده‌افزایی، افزودن قواعد اضافی بر قواعد زبان هنجار است و ماهیت اثر را از اثر مرسوم به نظم تغییر می‌دهد و نشانه‌توانایی شاعر در بهره بردن از ظرفیت‌های زبانی است. هنجارافزایی چیزی نیست جز توان در وسیع‌ترین مفهوم خود و این توان از طریق تکرار کلمات حاصل می‌شود و طولانی‌تر کردن وزن عروضی و قافیه، تکرار واچ‌ها و کلمات و جمله در محدوده آن قرار می‌گیرد. برجسته‌سازی آوایی از مشخصات هنجارافزایی در شعر اخوان است. مخاطب با خواندن شعر دنبال تلفظ متعارف کلمات نیست، در پی لذتی است که از هارمونی موسیقایی کلمات حاصل می‌شود. پس شاعر باید با عبور از هنجارهای زبان معیار، به قاعده‌ها و هنجارهای فراتر دست یابد؛ با این شرط آنکه تمامی آنها در جهت حفظ جلوه‌های موسیقایی شعر به کار گرفته شود. هنجارگریزی آوایی در شعر اخوان به این شکل است که او از قواعد شناخته شده آوایی زبان هنجار، عامدانه برای خلق فضاهای زیبا به قواعد نامرسوم گریزی می‌زند. مثلا در شعر خوان هشتم می‌گوید: «او/ از تن خود - پس بتر از رخس - / بی‌خبر بود و نبودش اعتنا با خویش... / رخس را می‌دید و می‌پایند. / رخس، آن طاق عزیز، آن تایی بی‌همتا/ رخس رخسند / با هزاران یاد‌های روشن و زنده، / آه... / قصه می‌گوید: / این برایش سخت آسان بود و ساده بود/ همچنانکه می‌توانست او - اگر می‌خواست - / کان کمند شصت خگ خویش بشکشد/ و ببیندازد به بالا، بر درختی، گیره‌ای، / سنگی / و فرزاید / و بر بیری رسد، گویم راست / قصه بی‌شک راست می‌گوید/ می‌توانست او اگر می‌خواست/ لیک...» ویژگی دیگر روایت در شعر اخوان انتخاب کلماتی در محور جانشینی زبان است به نحوی که آن کلمات خارج از محدوده کاربردی زبان در یک زمان خاص باشد. در واقع شعر اخوان، مستلزم گسترده بودن دایره لغوی شاعر است که دست اخوان در این حوزه بسیار باز بود.

◀ **روش و منش اخوان در شعر، بیشتر او را به عنوان ادیب و سخنور در ذهن‌ها متبادر می‌کند؛ شاعری نظیر فردوسی، نظر شما در این باره چیست؟**

شاعر و ادیب نیستم. ضمن اینکه بلاغت زبانی را برای شعر لازم می‌دانم. بلاغتی که بر ساخته فرم شعر باشد نه برآمده از سلیوب کهن. علاوه بر این فردوسی را شاعر بی نظیر شعر فارسی می‌دانم که شاهنامه او برای ذهن‌های هوشیار می‌تواند مولد ایده و ابتکار خلاقانه در حوزه شعر باشد.



مشاهده کرد. اخوان با بهره بردن از فضا و لحنی روایی و داستانی مثل راوی و نقلی بردست، به بیان اندیشه خود که از میراث باستانی و اسطوره‌های کهن ایرانی سرچشمه می‌گیرد، می‌پردازد. چنان که در شعر خوان هشتم او را در چهره یک نقالی می‌بینیم که مثل راوی شاهنامه روایتگر اندیشه خودش است. روایت در شعر اخوان بیشتر رویکرد توصیفی دارد و به روایتی داستان که با یک گره آغاز می‌شود و در فراز و فرود روایت به گره‌کشی منجر می‌شود. جز در برخی از شعرهای کوتاه، روایت، زمینه تمام شعرهای اخوان را تشکیل می‌دهد. گاهی بر این روایت‌گفت‌وگو هم افزوده می‌شود ولی اخوان، تأکید می‌کنم جز در بعضی از شعرهای کوتاه‌ش، موقعی در اوج شعری‌ست که روایت شکل ساده و مرسوم خود را از دست می‌دهد و به تمثیلی یا اسطوره تبدیل می‌شود. خود اخوان جایی گفته است کاری که در شعرهایش کرده این است که اگرچه روایت را به حد عالی از دیدگاه خودش ارتقا داده اما شعر را در حد روایت تنزل نداد. چرا که خود را راوی شعر می‌دانست و معتقد بود که قصه و داستان نه‌تنه‌ایکی از بر اهمیت‌ترین قسمت‌های زندگی، بلکه اصل خود زندگی هستند. علاوه بر این، اخوان در تصویرهای شعری، از تکنیک‌های سینمایی و فیلمنامه نویسی، هم ارز با تکنیک‌ها و تمهیدات کلاسیک استفاده می‌کند. هنجارگریزی در شعر اخوان از آرکانیسم زبانی شعر او شکل می‌گیرد. هنجارگریزی را به طور معمول هنجارگریزی آوایی، لغوی، نحوی و

◀ **مهدی اخوان ثالث، متخلص به م. امید را موفق‌ترین نیمایی سرا پس از نیما دانسته‌اند. به نظر شما، اصلی‌ترین پارامترها در شعر او چه مواردی را شامل می‌شوند؟**

در شعرهای شاخص اخوان ثالث یک ساختار زبانی منحصر به فرد مشهود است. این ساختار زبانی یکی از ویژگی‌های بصری شعر اخوان است. اخوان ثالث بعد از آشنایی با دیدگاه نیمایوشیج با استفاده از تجارب خود در سبک خراسانی، به تلفیق شعر نو نیمایی با شعر کلاسیک فارسی پرداخت و با به‌کارگیری زبانی فخیم و مطمئن در شعر نو نیمایی شیوه جدیدی پدید آورد. می‌توان گفت اخوان، نحوه ترکیب‌سازی زبانی در مکتب خراسانی را با زبان عامیانه در عروض نیمایی ترکیب کرد. بهره‌گیری از زبان خراسانی، نمادگرایی، گرایش به روایت و لحن عده شعر اخوان است، مختصاتی که به بهترین شکل در شعرهای زمستان، آخر شاهنامه، قصه شهر سنگستان و مرد و مرکب دیده می‌شود. به جز شعرهای اجتماعی که در مواردی زبان حماسی دارند، از شعرهای تغزلی اخوان هم باید یاد کرد. زبان اخوان در شعرهای تغزلی مثل دیگر شعرهای شاخص او، از ترکیب آرکانیسم و زبان امروز در روایت شکل گرفته و به نظر می‌رسد زبان او در شعرهای تغزلی، در لحظه‌های جوشش واو، هم در گزینش کلمات و هم در نحو، به سوی آرکانیسم گرایش بیشتری دارد. از آنجا که آرکانیسم یکی از گونه‌های هنجارگریزی زبانی است زبان اخوان به گریز از منطق نثر هم تمایل دارد. مثل این شعر از کتاب در حیاط کوچک پاییز در زندان: خیالم می‌برد شاید/ و شاید خواب/ با تصویرهای گیج/ و سیل سایه‌اش آسمیه سر، گردان/ چنان چون طعمه‌ی گرداب/ دلم گویی چه موج از خود گریزان است/ و از لجنخندش ناواری می‌بارد و بی‌هات.

◀ **اخوان در دوره معاصر، از زبان آرکانیک استفاده می‌کرد، حال آنکه در شعرش عناصر مدرن همچون روایت نیز نقش بسزایی داشت. از این منظر، شعر اخوان را تحلیل می‌کنید؟**

آرکانیسم یا کهن‌گرایی در شعر، کاربرد عناصر کهن زبانی برای زنده کردن دوباره کلمات و ساختارهای نحوی گذشته، به منظور دستیابی به زبان شعری منحصر به فرد است و البته کارکردهای تکنیکی دیگری هم دارد. ساخت‌های کهن‌گراییخشی در شعر اخوان آنچنان فراوان است که می‌توان گفت شعری از او نیست که در آن به ساخت‌های کهن فارسی می‌توجهی شده باشد. ساختار جمله، فصل، ترکیب‌های وصفی، کاربرد حرف اضافه، پرش ضمیر، جابه‌جایی ارکان جمله و حذف بخشی از جلوه‌های کهن‌گرایی در شعر اخوان است. روایتگری و داستان‌سرایی از ویژگی‌هایی است که در اغلب آثار او می‌توان

یادداشتی بر کتاب «لالایی» اثر کیم توی

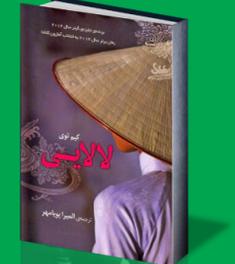
## تاریخ‌نگاری

## زنانه جنگ و پسا جنگ

## در ویتنام



نسیم خلیلی نویسنده و منتقد



آن دختر باز هم مرد دوست داشت. یوهانه می‌خواست بعد با او به دبیرستان خصوصی بروم. با این حال می‌دانستم من هر بعد از ظهر در حیاط مدرسه منتظر کامیون کشاورزان می‌مانم تا ما را برای کار غیرقانونی در زمین‌هایشان ببرند و چند لاری در عوض کونی‌های بویایی که می‌چیدیم به ما بدهند. با اینکه من لباسی می‌پوشیدم که در حراجی به مبلغ ۸۸ سنت خریداری شده بود و سوراخی در نزدیکی یکی از درزهایش داشت، اما میوه‌ها مرا به سینما می‌برد. و نویسنده در واقع با چنین توصیفات ریزیسیانه‌ای بخش‌های مغفول و ناگفته‌ای از تاریخ را در کتابش ثبت و ضبط کرده است چنانچه چنین دغدغه‌ای را حتی در گفت‌وگو با فرزندانش هم داشته است: «من برای بساکل این داستان‌ها را تعریف می‌کنم تا خاطره بخش‌هایی از تاریخ را که هیچ‌وقت در هیچ مدرسه‌ای آموزش داده نمی‌شود، زنده نگه دارم. نویسنده در جای دیگر هم باز به اهمیت تاریخ اشاره می‌کند: «یادم می‌آید که بعضی از دانش‌آموزان در دبیرستان در مورد کلاس‌های اجباری تاریخ اعتراض می‌کردند. جوان بودیم و نمی‌فهمیدیم این درس امتیازی بود که فقط کشورهای در زمان مسلح می‌توانستند داشته باشند. در غیر این صورت، مردم آن قدر درگیر تلاش برای زنده ماندن روزانه بودند که نمی‌توانستند زمانی را به نوشتن تاریخ دسته‌جمعی خود اختصاص دهند. و این تاریخ در زمان جنگ افاق نویسنده‌گانی همچون کیم توی می‌توانند به آیدگان بسپارند، نویسنده‌گانی که در تاریخ نظامی و سیاسی سرزمین‌ها فقط مردان جنگاور را نمی‌دیدند، آنها امید، زندگی و زنان را هم می‌دیدند: «ما اغلب فراموش می‌کنیم زبانی بودند که ویتنام را روی دوش‌شان حمل می‌کردند؛ همان طور که شوهرها و سپه‌باشان سلاح‌ها را روی دوش خود حمل می‌کردند. ما آن‌ها را فراموش می‌کنیم، چون آنها نیز کلاه‌های حصیری‌شان به آسمان نگاه نمی‌کنند. آنها فقط منتظر می‌مانند تا خورشید غروب کند و بتوانند به جای خوابیدن بی‌هوش شوند. اگر مستعد می‌شدند زمانی را منتظر شوند تا خواب به سراغ‌شان بیاید در کابوس متفجر شدن سپه‌های شان غرق می‌شدند و با بدن‌های همسراشان، در حالی که روی رودخانه‌ها سوار بودند، در برابر چشم‌هایشان مجسم می‌شد. زبانی که نه تنها باسار سرزمین که باسار آن فرهنگ بومی هم بوده‌اند به رنج وقتی که می‌کوشیدند عطر نیلوفرهای آبی را با

پاوقی، آنوادی؛ پیراهن سنتی زنان ویتنام سیاه‌رنگ، یکی از مهم‌ترین و بزرگ‌ترین شهرهای ویتنام